



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در اوراق بهادار مالی بود که اولین ورقه بهادار مالی که بحث را از آن آغاز کردیم، اوراق قرضه بود، که در حقیقت اوراق قرضه بحث شد که آیا قرض به شرط بهره است یا اینکه خودش مال اعتباری است که عقلاً آن را اعتبار کرده اند و برای آن ارزش قائل شده اند، مثل برخی دیگر از اوراق مالی دیگر که در ادامه خواهد آمد مثل اوراق مشارکت و سهام، که خودش فی نفسه مال است نه اینکه سند و حاکی از بدهی یا طلب باشد.

در هر دو جهت بحث شد و گفته شد که:

اگر قرض باشد، قرض ربوی است و قرض ربوی در اینجا بحث شد که آیا جایز است یا خیر؟ وجوه متعددی بیان شد. در غیر این صورت یعنی امر مالی باشد و ورقه مالی باشد که فی نفسه اعتبار عقلانی بر آن شده باشد: مال است و بیع آن جایز است و لذا از این جهت مشکلی ندارد.

پس تا اینجا دو احتمال را مورد بررسی قرار دادیم:

احتمال اول: اوراق قرضه، حقیقتاً قرض باشند.

احتمال دوم: اوراق قرضه، مال اعتباری باشند.

قبل از اینکه وارد بحث از بازار ثانویه بشویم، دو احتمال دیگر را نیز در بحث مطرح میکنیم، هر چند ممکن است در واقعیت چنین نباشد، و در هر صورت بنابر این احتمال باید بررسی کنیم که اوراق قرضه صحیح هستند یا خیر، یعنی باید بررسی کنیم که این احتمال، هر چند روشی جدید باشد، صحیح است یا خیر؟

احتمال سوم

هر چند نام این اوراق «اوراق قرضه است و در واقع قرض نیستند ولی خودش فی نفسه امر مالی نمی باشد بلکه حاکی از یک معامله دیگر است، به این صورت که بیع یا معامله ای دیگر در اینجا واقع شده است، به نام «بیع پول»، یعنی منتشر کننده های اوراق قرضه، به این صورت عمل کرده اند که: پول را در مقابل پول می فروشند، لکن این بیع پول به دو صورت انجام می شود - که صورت اول، احتمال سوم در بحث ماست و صورت دوم، احتمال چهارم است -:

صورت اول: بیع سلف است

بانک مرکزی یا دولت که اوراق قرضه منتشر میکند، مثلاً ۸۰۰ تومان پول را می فروشد تا یک سال دیگر این مئمن (۸۰۰ تومان) را تحویل دهد و ثمن این را که ۱۰۰۰ تومان است را الان نقداً می گیرد.

که البته صور متعددی دارد که مساوی به مساوی بفروشد - که در این صورت در ضمنش شرط میکند که ماهیانه به او فلان مبلغ را پرداخت کند - یا با نقیصه و زیاده بفروشد ولی در هر صورت پول را به پول به صورت بیع سلم می فروشد.

صورتی که محل بحث است این است که:

۱. مساوی به مساوی بفروشد مثلاً ۱۰۰۰ را به ۱۰۰۰ بفروشد و شرط کند که ماهیانه مبلغی را پرداخت کند.



۲. یا اینکه ۱۰۰۰ تومان را به ۸۰۰ تومان بفروشد، به این صورت که الان به دولت ۸۰۰ تومان نقد داده می شود و دولت در سال آینده مئمن را که ۱۰۰۰ تومان است، پرداخت می کند.

حال باید بحث شود که این نحوه از بیع سلم، صحیح و مشروع است یا خیر؟ و به عبارت دیگر، اگر اوراق قرضه به این معنا باشد که «بیع پول به صورت سلم رخ داده» و این ورقه ها حاکی از آن معامله باشند، آیا این معامله جایز است؟

احتمال چهارم

احتمال چهارم که همان صورت دوم، از احتمال قبلی است، عکس صورت قبلی است یعنی: اوراق قرضه حاکی از بیع پول به پول است، لکن بیعی که انجام شده است، بیع نسبه است یعنی خریدار اوراق قرضه که ۸۰۰ تومان نقد می دهند، در واقع پول خود را فروخته اند و ثمن پولشان که ۱۰۰۰ تومان است را یک سال دیگر می گیرند. که این بیع نسبه است و باید بحث شود که آیا بیع نسبه پول به پول، به این صورت که گفته شد، جایز است یا خیر؟

بررسی جواز احتمال سوم

البته در این احتمال، نام این اوراق صرفاً اوراق قرضه است ولی هیچ گونه قرضی در میان نیست، بلکه در این میان صرفاً بیع سلم رخ داده است، به این صورت که: دولت ۱۰۰۰ تومان را به صورت سلم، به ۸۰۰ تومان می فروشد، ولذا ۸۰۰ تومان را نقدی می گیرد و ۱۰۰۰ تومان که عوض آن می باشد را یکسال دیگر تحویل می دهد. برای بحث از مشروعیت این احتمال، در دو مرحله باید بحث کرد: مرحله اول: بحث کنیم که ادله ای برای صحت این معامله فی نفسه وجود دارد یا خیر؟ مرحله دوم: بحث کنیم که در صورت وجود ادله، آیا مانع یا مخصصی برای ابطال آن ادله مجوزه وجود دارد یا خیر؟ مثلاً به عنوان ربا مطرح شود.

مرحله اول: ادله جواز بیع پول به پول به صورت سلم

فتاوی فقها:

فتاوی فقها چنین است که بیع پول به پول اشکالی ندارد.

عمومات و اطلاقات:

از حیث ادله، نیز اطلاقات و عمومات ادله مثل «احلّ الله البیع، اوفوا بالعقود...» فی نفسه دلالت بر جواز این معامله دارند. و این ادله چه در صورت تفاضل و چه صورتی که مساوی باشند ولی به همراه شرط سود باشد را شامل می شوند. عموم و اطلاقی این ادله شامل بیع سلم می شود. البته بیع پول، در زمان های قدیم به صورت بیع دینار و... بوده است و الان بیع اسکناس مثل دلار و یورو و... است. پس از جهت اطلاقات و عمومات مشکلی برای تصحیح این نحوه از معامله نداریم.



ادله خاصه:

علاوه بر اینکه چه بسا به بتوان به برخی از روایات خاصه نیز برای تصحیح این نحوه از بیع سلم، استناد کرد، که برخی اشاره

می کنیم:

روایت سلیمان بن خالد:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن سليمان بن خالد قال: سألت أبا عبد الله ع عن الرجل يسلم في الزرع فيأخذ بعض طعامه و يبقى بعض لا يجد و فاء فيعرض عليه صاحبه رأس ماله قال يأخذه فإنه حلال قلت فإنه يبيع ما قبض من الطعام فيضعف قال و إن فعل فإنه حلال قال و سألته عن رجل يسلم في غير زرع و لا نخل قال يسمي شيئاً إلى أجل مسمى^۲.

صدر این حدیث محل بحث ما نمی باشد، بلکه ذیل حدیث مورد استناد است که از امام علیه السلام سوال شده است که آیا جایز است که در غیر نخل و زرع، به صورت سلم چیزی را بفروشیم؟ (آیا چیزهای دیگر غیر از خرما و زرع را می توان به صورت سلم فروخت؟)

حضرت فرمودند: بله، شی معینی را برای مدتی مشخص، تعیین می کنند و بیع سلم انجام دهند. (کالا و زمان نباید مجهول

باشد)

اطلاق پاسخ امام علیه السلام، شامل همه چیز حتی پول، هم می شود.

فلذا بیع اوراق قرضه که در حقیقت، فروش پول به پول است، با اطلاق کلام امام علیه السلام، بدون اشکال می شود.

بررسی سندی روایت

مرحوم کلینی این روایت را محمد بن یحیی العطار الاشعری نقل کرده است که ثقة است و احمد بن محمد نیز مردد بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی است که هر دو ثقة می باشند و لذا هر کدام که باشد، مشکلی ندارد. علی بن نعمان نیز توسط نجاشی توثیق شده است.

ابن مسکان نیز از بزرگان و ثقات است، بلکه از اصحاب اجماع است (عبدالله بن مسکان)

تنها کسی که در این سند، محل بحث است: سلیمان بن خالد است:

درباره ایشان وجوه متعددی برای وثاقت ایشان بیان شده است:

وجه اول:

عبارت مرحوم نجاشی:

۱ (۱) أي يبيع ما قبض من الطعام سابقا باضعاف ما اشتراه فإذا قبض رأس مال البقية و انضم إلى ثمن ما باعه يكون أضعاف رأس ماله ففیه ثابته رباء و الجواب ظاهر. (أت)

۲ الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۵ ؛ ص ۱۸۵.



نجاشی در ترجمه سلیمان بن خالد فرموده است: کان قارئاً فقیهاً وجهاً^۱

یعنی قاری قرآن بوده است، فقیه بوده است و وجه بوده است یعنی معتبر و آبرو مند بوده است و صورت شیعه بوده است. بحث در اینجا است که «وجهاً» دلالت بر وثاقت دارد یا خیر؟ بر مافوق وثاقت دلالت دارد یا بر وثاقت دلالت دارد یا اینکه حداقل مدح است؟ در مورد ظهور «وجهاً» اختلاف است.

✓ اگر مدح باشد، این روایت حسنه می شود. همان طور که مرحوم خوبی چنین برداشت کرده اند و لذا در معجم چنین فرموده اند:

يُؤيد ذلك بما ذكره النجاشي من أنه كان فقيهاً وجهاً، فإنه إن لم يدل على التوثيق فلا محالة يدل على حسنه، فإن الظاهر أنه يريد بذلك أنه كان وجهاً في الرواية، و بما أنه راو فكان يعتمد عليه في روايته^۲
در این عبارت، مرحوم خوبی این مطلب را به عنوان مؤید ذکر کرده است نه به عنوان دلیل بر وثاقت.

و باید توجه داشت که حتی اگر این عبارت دلالت بر حسن ظاهر داشته باشد، برای ما کافی نیست زیرا که حسن ظاهر، اماره عقلانی برای وثاقت نمی باشد و اینکه در برخی موارد تعبداً به حسن ظاهر اکتفا می کنیم، دلیل نمی شود که در حجیت خبر ثقه نیز بتوان به حسن ظاهر اکتفا کرد، زیرا که در این باب باید احراز وثاقت شود. و دلیلی حتی سیره عقلاً نداریم که حسن ظاهر، نشانه و دلیل بر وثاقت شخص باشد.

✓ اگر دلالت بر وثاقت کند یا اینکه ما فوق وثاقت باشد: روایت صحیح می شود.

البته به نظر ما «وجه بودن» دلالت بر وثاقت ندارد.

همچنین باید توجه داشت که فقیه بودن، دلیل بر وثاقت نمی باشد، زیرا ممکن است فقیهی دروغ گو باشد و یا فاسق باشد و یا اینکه حداقل مجهول الحال باشد و با مراجعه به کتب رجال می بینیم افرادی که فقیه بوده اند ولی ضعیف نیز بوده اند، فلذا تلازمی بین این دو وصف نمی باشد. به طور خلاصه الفاظی چون فقیه، حافظ و... ظهور در اثبات وثاقت ندارند.

وجه دوم:

مرحوم کشی در رجال شان از قول استاد خودش حمدویه نقل می کند که:

^۱ . سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله، مولى عفيف بن معديكرب- عم الأشعث بن قيس لأبيه و أخوه لأمه- أبو الربيع الأقطع. كان قارئاً فقيهاً وجهاً... (رجال النجاشي؛ ص ۱۸۳).

^۲ . معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة؛ ج ۹؛ ص ۲۶۱.



حمدویه، قال: سألت أبا الحسين أيوب بن نوح بن دراج النخعي، عن سليمان بن خالد النخعي، (۲) أ ثقة هو؟ فقال: كما يكون الثقة.^۱

حمدیه از ایوب بن نوح که از ثقات است، در مورد وثاقت سلیمان بن خالد، پرسیده است؟ در جواب گفته اند: همان طور که ثقة می باشد.

هر چند این عبارت کمی عجیب است ولی ظاهرش این است که او را توثیق کرده است.

وجه سوم:

سلیمان بن خالد در کتاب من لا یحضره الفقیه، در ابتدای سندها قرار گرفته است و مرحوم صدوق نیز در مشیخه به ایشان طریق ذکر کرده است:

و ما كان فيه عن سليمان بن خالد البجلي فقد روئته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد البجلي الأقطع الكوفي و كان خرج مع زيد بن علي عليه السلام فأفلت^۲.

به این بیان که:

کسانی که در ابتدای سند کتاب فقیه هستند، مشمول جمله مرحوم صدوق در مقدمه می شوند که فرموده است: و جمیع ما فیہ مستخرج من کتب المشهورة علیه المعول و الیه المرجع.

یعنی همه روایات این کتاب را از کتب مشهوری که مرجع فقها و مورد اعتماد فقها بوده است، استخراج کرده ام، و ظاهر این است که افرادی که در ابتدای اسانید هستند، همان صاحبان کتب هستند، فلذا سلیمان بن خالد نیز صاحب کتاب مشهوری است که مرحوم صدوق روایاتی را از کتاب او استخراج کرده است و کتاب او، مورد اعتماد فقها و مرجع فقها بوده است و اگر کتاب شخصی مورد اعتماد فقها باشد، یعنی خود او مورد اعتماد فقها بوده است و لذا وثاقت او احراز می شود.

وجه چهارم:

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد، در اثبات امامت امام کاظم علیه السلام می فرماید که:

روایات داله بر امامت و نص بر امامت امام کاظم علیه السلام را عده ای از راویان که از خواص و بطانه و ثقات و خصیصین امام علیه السلام، نقل کرده اند و از جمله کسانی که اسم می آورد، سلیمان بن خالد است.

^۱ رجال الکشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأسترآبادي) ؛ ج ۲ ؛ ص ۶۴۵

^۲ من لا يحضره الفقيه ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۳۹.



فلذا شیخ مفید فرموده است که سلیمان بن خالد جزو ثقات و خصیصین امام علیه السلام بوده است و لذا یا نقل توثیق از امام علیه السلام است یا نقل توثیق در نزد دیگران است.

وجه پنجم:

مشایخ ثلاثه از ایشان روایت نقل کرده اند، مثل ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی

مرحوم شیخ در عده فرموده است که چند نفر هستند که در مورد این افراد معروف است که «لا یروون و لا یرسل إلا عن یوثق به» که یعنی مشایخ و مروی عنه افرادی مثل ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و بزنی، ثقات می باشند.

ابن ابی عمیر و صفوان از سلیمان بن خالد، روایت نقل کرده اند.

هرچند برخی این مبنا را قبول ندارد و معنای عبارت شیخ را چیز دیگری می دانند و یا اینکه این مطلب را اجتهاد مرحوم شیخ می دانند فلذا می گویند حجت نیست؛ که الان در مقام بحث از این کبری نیستیم.

وجه ششم: روایت اصحاب اجماع

مرحوم کشی در رجال شان فرموده اند که سه گروه هستند که «اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم».

برخی از این عبارت مرحوم کشی، چنین استفاده کرده اند که: وقتی که روایت به این افراد برسد، هر فردی بعد از این گروه باشد، ثقة است فلذا واسطه های بین این افراد تا امام علیه السلام، ثقات می باشند، که بر اساس این مبنا، سلیمان بن خالد ثقة می شود.

زیرا که عده ای از اصحاب اجماع مثل ابن ابی عمیر، عبدالله بن بکیر، صفوان، عبدالله بن مسکان از سلیمان بن خالد روایت نقل کرده اند.

لکن از آنجایی که احتمالات دیگری نیز در مورد کلام مرحوم کشی مطرح است که بر اساس آن احتمالات، عبارت ایشان دلالت بر وثاقت ندارد، فلذا این کبری محل بحث است (و قابل پذیرش نیست).

وجه هفتم:

مرحوم شیخ کتاب رجالش، سلیمان بن خالد را در اصحاب امام صادق علیه السلام در قسمت مرتب ذکر کرده است - در قسمت سلیمان، به عنوان نفرات ابتدایی آورده است - و در مقدمه فرموده است که: در ابتدا راویانی که در کتاب ابن عقده به عنوان روات از امام صادق علیه السلام مطرح شده اند، آن ها را نقل می کنم، و سپس افراد دیگر را اضافه می کنم، پس مشخص می شود که نام سلیمان بن خالد در کتاب ابن عقده به عنوان اصحاب امام صادق (علیه السلام) وجود داشته است.

ابن شهر آشوب و برخی دیگر گفته اند که ۴۰۰۰ هزار نفری که ابن عقده به عنوان اصحاب امام صادق علیه السلام نقل کرده است، همگی ثقات می باشند.



فلذا وثاقت سلیمان بن خالد ثابت می شود.

وجه هشتم: وقوع ایشان در اسناد کامل زیارت

مرحوم ابن قولویه، روایتی از ایشان در کتاب کامل زیارت نقل کرده است که البته راوی آن روایت نیز، ابن مسکان است. فلذا بنا بر مبنای صاحب وسائل و من تبعه من المتأخرین هر راوی که در کتاب کامل زیارت باشد، از ثقات است. زیرا که ابن قولویه در مقدمه مطلبی دال بر وثاقت روات کتابش فرموده است.

یکی از تابعین نظریه صاحب وسائل، مرحوم خویی بوده است که در زمان نوشتن معجم چنین نظری داشته اند فلذا در ذیل سلیمان بن خالد، یکی از وجوه وثاقت را چنین بیان کرده اند:

أنه لا ینبغی الإشکال فی وثاقه سلیمان بن خالد، و ذلك لما عرفت من شهادة آیوب بن نوح و جعفر بن محمد بن قولویه حیث التزم بأن لایروی فی کتابه روایة عن غیرالثقات و شهادة الشیخ المفید بوثاقته.

(این مطلب در کتاب معجم الرجال که در زمان حیات مرحوم خویی چاپ شده است، وجود دارد)

البته ایشان از این نظر عدول کردند، بر همین اساس متأسفانه در چاپ بعدی کتاب که در زمان وفات مرحوم خویی بوده است، این موارد را حذف کرده اند و چنین نوشته شده است:

أنه لا ینبغی الإشکال فی وثاقه سلیمان بن خالد، و ذلك لما عرفت من شهادة آیوب بن نوح و شهادة الشیخ المفید بوثاقته.^۱

(که این کار اشتباه بوده است و سبب ایجاد مشکلاتی در کتاب شده است، زیرا که در برخی موارد تنها دلیل مرحوم خویی برای اثبات وثاقت شخصی، وجود او در اسناد کامل زیارت بوده است، سپس با اینکه استدلال مرحوم خویی را حذف کرده اند ولی در انتها آمده است که «علی ای حال فهو ثقة!» و دلیلی ندارد که افراد دیگر کتاب ایشان را تغییر بدهند به این دلیل که بعداً نظر ایشان تغییر کرده است)

وجه نهم:

عده ی زیادی از اجلاء از ایشان روایت نقل کرده اند مثل هشام بن سالم که از بزرگان اصحاب است، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن بکیر، صفوان، ابن مسکان، فضالة بن ایوب، علی بن رئاب و...

و بر اساس مبنای برخی از علما، روایت اجلاء از افراد، دلیل بر وثاقت آن فرد است. زیرا که اگر ثقة نبود، این اجلاء از او روایت نقل نمی کرده اند.

^۱ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛ ج ۹؛ ص ۲۶۱.



بنابراین اگر کسی این کبری را قبول داشته باشد، صغرای این وجه تمام است.

وجه دهم: وقوع در کافی

ایشان در اسناد کافی واقع شده است، که به دو تقریب، دلالت بر وثاقت دارد:

تقریب اول: مرحوم کلینی در مقدمه کافی فرموده است: در این کتاب فقط آثار صحیحه را نقل کرده ام.

پس مرحوم کلینی شهادت داده است که همه روایات کتابش، صحیحه است و این روایت نیز در کافی وجود دارد، پس تمام روایات این روایت ثقه می باشند که یکی از روایات این روایت، سلیمان بن خالد است که وثاقت او اثبات می شود.

البته این وجه از جهت کبری، مخدوش است زیرا که مراد از روایت صحیحه در عبارت مرحوم کلینی، معنای اصطلاحی آن که وثاقت تمام روایات باشد، نیست بلکه به معنای این است که مرحوم کلینی این روایات را درست می داند و چه بسا به دلیل وثوق به صدور و قرائن دیگر بوده است که قائل به صحیح بودن روایتی شده است و لذا درست بودن روایت در نظر مرحوم کلینی، اعم از وثاقت راویان می باشد و چه بسا راویان ثقه نباشد ولی روایت موثوق الصدور باشد و از این طریق مرحوم کلینی قائل به صحت آن روایت شده باشد.

تقریب دوم: در رجال در ترجمه مرحوم کلینی آمده است که محمد بن یعقوب اوثق الناس است، و از طرفی حاجی نوری فرموده است که اوثق الناس به این معنا است که تمام خصوصیت خوب راویان دیگر را، ایشان نیز دارد، یکی از امتیازات و خوبی های برخی روایات این است که «لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة» و یا برخی روایات اصحاب اجماع هستند که واسطه هایشان تا امام علیه السلام، ثقه می باشند، فلذا مرحوم کلینی نیز این ویژگی ها را دارد و واسطه های ایشان تا امام علیه السلام، همگی ثقه هستند.

و از آن جایی که سلیمان بن خالد، یکی از واسطه های مرحوم کلینی بوده است، فلذا وثاقتش اثبات می شود.

ولی واضح است که این تقریب نیز صحیح نمی باشد زیرا که معنای اوثق الناس، این معنا که گفته شد، نمی باشد. بلکه یعنی خیلی خوب است و خیلی دقیق است.

هر چند وجوه دیگری نیز برای وثاقت سلیمان بن خالد می توان اقامه نمود ولی من الحیث المجموع، با توجه به تمام بودن برخی وجوه - وجه دوم، سوم، چهارم، پنجم و هفتم به نظر ما تمام است - وثاقت ایشان اثبات می شود و روایت صحیحه می شود.

نکته: برخی در مورد سلیمان بن خالد، شبهه کرده اند که دو نفر می باشد: یکی سلیمان بن خالد نخعی و دیگر سلیمان بن خالد بجلّی - همان طور مرحوم صدوق نوشته است - مثلاً و یا الهلالی - همان طور که مرحوم شیخ نوشته است: سلیمان بن خالد ابوالربیع هلالی - ولی ممکن است این گونه پاسخ داده شود که این موارد با یکدیگر مشکلی ندارند زیرا که موردی که مرحوم شیخ فرموده است، چنین است: «مولاهم» یعنی مولای قبیله هلالی بوده است. فلذا منافاتی ندارد که مولای قبیله هلالی باشد ولی خودش از قبیله بجلّی باشد، یعنی از قبیله بجلّی بوده است ولی قبیله هلالی را حامی خود قرار داده بود و با آن ها عقد ولاء بسته است - برخی گفته اند که یکی از این دو اشتباه است ولی بنابراین توجیه می توان بین این دو تعبیر جمع کرد - .



و قرینه برای این جمع، این است که همان شخصی را که مرحوم شیخ در مورد او فرموده است: «خرج مع زید و قطعت اصبعه معه» و به همین دلیل به او «اقطع» می گفته اند که اشاره به این دارد که در جنگی که همراه زید بن علی علیه السلام، قیام کرده بود، دستش قطع شده بود.

و مرحوم نجاشی نیز دارد که: ابو الربیع الاقطع.

مرحوم صدوق نیز این طور نوشته است: سلیمان بن خالد البجلی الاقطع.

پس با توجه به این که همگی به اقطع توصیف کرده اند، ظاهر در این است که یک نفر بوده است.

اگر هم کسی شبهه ای در این وجوه داشته باشد، می توان با توجه به مبنای دیگری قائل به صحت روایت شد، هر چند وثاقت سلیمان بن خالد، احراز نشود، به این صورت که: مرحوم کلینی در مقدمه شهادت داده است که روایات کافی صحیح هستند و شهادت ایشان محتمل الحس است فلذا حجت است، پس از این طریق صحت این روایت و صدور این روایت از امام علیه السلام اثبات می شود.

البته این مبنا به نظر ما ناتمام است.

بنابراین روایت از جهت سندی مشکلی ندارد و روایت صحیح است.

بررسی دلالی

سوال در مورد «غیر نخل و زرع» شده است و امام علیه السلام سوال نفرمودند که مقصود از غیر این دو شیء، چیست؟ پس ترک استفصال امام علیه السلام، دلالت دارد که هر چیزی که در بیع سلم، مبیع قرار بگیرد، اشکالی ندارد. تنها شبهه ای که در اینجا مطرح است:

گاهی اوقات اطلاق در کلام خود معصوم است یعنی خود کلام امام علیه السلام اطلاق دارد، در این موارد گفته می شود که اطلاق کلام شامل همه مصادیق اعم از مصادیقی که در زمان حضرت باشد یا نباشد، می شود مثلاً «وفوا بالعقود» شامل همه عقودی که در زمان صدور نص بوده است و یا عقودی که در آن زمان نبوده است بلکه در آینده به وجود آمده است، می شود. اما در زمانی که راوی سؤال می کند و اطلاق در کلام امام علیه السلام را از طریق عدم استفصال نسبت به سوال راوی به دست می آوریم، در این موارد نمی توانیم ادعا کنیم که اطلاق کلام امام شامل مصادیق مستحدثه هم می شود.

زیرا که مثلاً در روایت مورد بحث، اصلاً جا نداشته است که امام سوال کند که مبیع پول اعتباری است یا غیر آن؟ زیرا که اصلاً در آن زمان پول اعتباری نبوده است بلکه درهم و دینار بوده است که بسیار با پول اعتباری متفاوت هستند، زیرا که درهم و دینار خود طلا و نقره هستند.

پس نمی توان گفت که کلام امام علیه السلام اطلاق دارد و شامل نقدین می شود، پس شامل پول امروزی نیز می شود.

البته باید توجه داشت که روایاتی داریم که در مورد نقدین روایت داریم که نمی توان در مورد آن، بیع سلم انجام داد زیرا که بیع نقدین، از باب صرف است نه سلم و باید توجه داشت که احکام صرف، در مورد نقدین است و نمی توان ادعا کرد که این احکام در مورد پول اعتباری نیز جریان دارد زیرا که پول اعتباری با نقدین - طلا و نقره - متفاوت هستند.



پس خلاصه اشکال این است که: از آن جایی که در آن زمان پول اعتباری نبوده است، پس ترک استفصال امام سبب نمی‌شود که اطلاق کلام حضرت، پول اعتباری را نیز شامل شود زیرا که در ذهن راوی اصلاً پول اعتباری وجود نداشته است. و یا حداقل باید گفت که در موارد این چنینی از ترک استفصال، شک داریم که می‌توانیم اطلاق گیری نسبت به مصادیق مستحدثه نمود که در آن زمان نبوده اند.

پاسخ:

ممکن است کسی بگوید که امام علیه السلام در مقام پاسخ به سوال راوی ای همچون سلیمان بن خالد، در مقام بیان احکام شرعی نسبت به آیندگان نیز می‌باشد؛ بله اگر راوی عامی یا سائل عوام الناسی است که سؤال شخصی می‌پرسد، در آنجا می‌توان این احتمال را مطرح کرد ولی در زمانی که قرائنی داریم که حضرت در مقام بیان احکام به صورت کلی می‌باشند مثل اینکه فقیهی سؤال پرسیده است تا احکام را برای دیگران نقل کند و برای آیندگان بنویسد، در این موارد نمی‌توان چنین احتمالی را داد، فلذا کلام امام علیه السلام، در این موارد نسبت به موضوعات جدید نیز اطلاق خواهد داشت.

پس در اینجا نیز امام علیه السلام اگر می‌خواستند که گفتارشان شامل پول های اعتباری - که در آینده ایجاد می‌شوند - نشود، باید قید می‌آوردند و به نحوی بیان می‌کردند.

البته باید توجه داشت که صرف شمول این روایت نسبت به نقدین، برای بحث ما مفید نیست زیرا که هر چند نقدین، ضرب شده است ولی از آنجایی که در نقدین احتمال خصوصیت داده می‌شود - طلا و نقره بودن - فلذا نمی‌توان از آن تعدی کرد، لذا عده ای از فقها چنین مطرح کرده اند: در خرید و فروش پول های اعتباری، احکام نقدین جاری نیست - احکام صرف جاری نیست - .

بنابراین تا اینجا اثبات شد که بیع سلم پول به پول، فی نفسه اشکالی ندارد یعنی ادله داله بر مشروعیت بیع سلم، شامل بیع سلم پول به پول - که نامشان اوراق قرضه است - می‌شود: پس دولت یا بانک مرکزی میتواند پول را به دیگران به صورت سلم بفروشد و نقداً ثمن آن را بگیرد.

فلذا باید به بررسی سایر ادله بپردازیم که مشخص شود که در مقابل این ادله مجوزه، مانعی نیز وجود دارد و مثلاً ربا می‌شود

یا خیر؟

بسم الله الرحمن الرحيم

درس: فقہ بورس و اوراق بہادار

موضوع: اوراق بہادار مالی

استاد: علی عندلیبی حفظہ اللہ

جلسہ: ۳

تاریخ: ۱۴۰۰/۰۷/۲۷

